

دیدگاه‌های مولوی کرد

عبدالرحمان حسین زاده

زوبده‌ی عه‌قیده و خولاصه‌ی که لام هر له تو بو توُس حمدو نه‌نای عام
هر خوتی بو خوت بورهان دیتو به‌س به‌شی خوی تیکه‌ل ناوی بکا که‌س
که‌ناره‌ی صه‌حرا نادیاریه بینایی عوقوول ئاو مرواری‌یه
(ضیق النفس)‌یه هه‌ناسه‌ی نایه دانش پی‌ی ده‌لیل (عرق النساء)‌یه
هه‌وره‌که‌ی زه‌حمه‌ت زووی سه‌مای که‌ره‌م سه‌لات و سه‌لام که‌ی که‌م ئیسته که‌م
بی‌ری و بی‌ریژی بداو هه‌م دا وه‌سه‌ر مه‌ززه‌عه‌ی رو‌حی خاتم دا
سه‌رواز کاسه‌راوو، هه‌ر شه‌تاودا وه‌سه‌ر، سه‌وزه‌ی پاک ئال و نه‌صحاودا
تا بدا پرته‌وو هه‌ر وجوودا ئیمان له ناسوار نه‌هلی شه‌وود دا

و بعد نعمتهای مادی و معنوی پروردگار توانا از آن ابطال و قهرمانانی است که با مجاهدت مستمر و بی‌شائبه خود به منظور اعلا‌ی کلمه حق توانستند در مدت زمان کوتاهی جامعه را به سر منزل مقصود و سعادت برسانند و در سایه صحبت خود و هم‌عصری با پیامبر خاتم در راه پیشبرد زندگی شرافتمندانه به پیش بروند و در میدان این مسابقه عظیم گوی سبقت را ببرایند و بدون تردید اگر صفای عقیده و خلوص نیت در قداست و عظمت خود باقی بود همان نعمتهای خداوندی به صورت مضاعف و مستمر پشت سر هم قرار می‌گرفت و رجال برجسته و افراد مخلص آن را حفظ می‌کردند. ولی متأسفانه ظهور تشنت

آراء و پیدایش عقاید گوناگون و اختلاط افکار بشری سبب گردید که اعتقاد صحیح جوشیده از منابع وحی، بساطت و جمال و جلال خودش را از دست بدهد و در نتیجه عقائد ذائقه و افکار باطله برخاسته از نهادهای آلوده و ناپاک بر اعتقاد حق و راستین غلبه پیدا کند و با تبلیغات زهرآگین خود اذهان بی آرایش مردم ساده لوح را مسموم سازند. ناچار و لاعلاج علماء عامل و مجتهدان عالم به مفاهیم واقعی قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر خدا قد علم کردند و به تألیف علم کلام و تشریح مذاهب مختلف ورد شبهات آنان پرداختند و در این راستا می توانیم قاطعانه و با جرأت بگوئیم که مرحوم مولوی سید عبدالرحیم تاوه گۆزی این مسئولیت را به عهده گرفته و سربلند و پیروز بیرون آمده است و اشارت صریح و گویا به این مطلب می نماید که تبعیت از هواهای نفسانی این مشکل عقیدتی را بوجود آورده است و فقط بوسیله دوری از دنباله روی هوسهای شیطانی می توان به باز یافتن اعتقاد صحیح و واقعی اولیه دسترسی حاصل نمود و مرحوم مولوی به خطاب نمکین و خاص خود با شاگردانش و اراده عموم می فرماید:

بعد گشت نه جزات بوئی به ده ماخ	کام ده ماخ هاوه بوئی یادی خوداچاخ
نه، نه فحه ی ده مدهم (خالق الانام)	یا فه یضی نه نفاس نه صیفای کیرام
وه ناکاو بوئی بیست چا بوک کاکوزهر	بوئی وه چه سرهت نهوی باخه بهر
هیمای هه وای نه و قه دیم په یمانه	پیماننه وه ک نه هل هه و په یمانه
ده لالیسی نه وه: صه ریح، ئیماننه	های ساقی ئامان به حثی ئیماننه
هر به هار ناوئی دهی له په یمانه	فرصهت ده فه وتئی دهی له په یمانه
تو سه بووی مه ی پیت جام جانفیدای پیت	دل چاوی والیت سابا بیت با تابیت
زوان وه بی من وه سه ر ته قیردا	خه مه وه بی دهس وه سه ر ته حریردا

در این اشعار مولوی اشعار میدارد که راه نجات همان بازگشت به عهد آشتی است و باید هر چه سریعتر برای رهائی از این طوفان هولناک از کشتی نجات بخش شریعت مطهر اسلام بهره گرفت و با مراجعه به اصول اولیه مسائل علم کلام را مطرح و با نظریات صاحب اهل طریقت تطبیق نمود که با فریاد اهالی ساقی ثامن به حثی پیمانہ» اشاره نموده است. جا دارد در این محفل مقدس از بیانات گهربار مرحوم مولوی درباره حدیثی که مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی و ابوداود راجع به ارکان ایمان روایت نموده است یاری جستجو و توضیح آن شش اصل را گوش فرا دهیم.

ئهصلی ئهوهل مان بزان بهیهقین باوهره بهحق و رب العالمین)
چلون باوهری ئینکار مهلول کا وهرووی کوفر، واچاک کهرده لولول کا
و این باور و اعتقاد به خدا باید به گونه‌ای باشد که یاد ساحل دریای توحید را از دل بزدایم و یکباره در دریای یکتاپرستی و عظمت ذات خداوندی غرق و فانی شده و از گرد و غبار نقطه‌های سیاه و سفید که نشانه تغییر و دگرگونی است همانند کلمه (لا اله الا الله) پاک شویم:

خاشاکی نهفسی لاو الا بهردا	نهسیمی ئونسی لیتدا له سهردا
یاری لیوارو که نار نه مینی	شهفهوی له دم دلت بسینی
پاکت کاهر وه ک که لیمه‌ی ته وحید	له گهردی نوخته‌ی سیاه و سفید
وه بووی (محمد رسول الله) وه	ئهرهاتی یه وه بازوه بقاوه
قابیلی نوخته‌ی ته‌ه‌للق نهوی	ئهر صدکه ناره و دهوی شهفهوی
بو ته ذکیه‌ی نهفس ته کمیلی عیباد	دانشه له سهر سه ججاده‌ی ئیرشاد
خیی بیل بیو نهسه د وه صفی ناسوتی	(لی مع الله) وه ک مهله کووتی

یعنی اگر پس از غرق و گم شدن در دریای معرفه الله به معنای واقعی کلمه به

هوش آمدید، و در فکر جهان ممکنات افتاده و خواستید با اتصال به سنت سنیه پیامبر اکرم (ص) از او پیروی نمائید هر چند این هم علاقه به غیر خداست، باید مواظب باشید با این دو حرف شفوی (میم) نقطه‌های اتصال بغیر حق را نپذیرید. **ئه‌صلی ثانیمان له شه‌ش‌ئه‌صله‌کان باوه‌ر کرد نه به‌مه‌لائیکان**

ملائکه یا فرشتگان جزئی از عالم غیب هستند که اطلاع از کنه و ماهیت آنان از اختصاصات خداوند تبارک و تعالی است و کسی دیگر در این باره سهم نمی‌باشد و در توجیه این مسئله میتوان گفت که بسیاری از اشیاء دیگر هم وجود دارند که علم بشر از ادراک آن قاصر است: آیا نفسی که از دهان انسان خارج میشود به درون سینه بر می‌گردد؟ یا آخرین نفسهای آن است کسی در این باره اطلاع و آگاهی ندارد. پس اگر چیزی را درک نکردیم و عقل از فهم آن عاجز و ناتوان بود نباید وجود آن را انکار کنیم زیرا انکار راهش معرفت و ادراک است و معرفت و انکار از طبیعت عقل و از ضروریات وظیفه‌اش نمی‌باشد خداوند بزرگ در قرآن کریم حدود ۸۸ بار از ملک و ملائکه نام برده است و بارزترین صفت آنان را اطاعت و عبادت بی‌وقفه و مستمر معرفی می‌نماید همچنانکه مولوی میفرماید:

پاکو بی‌گونه فرمان‌به‌ردارن	موطیع بو فرمان‌په‌روردگارن
هر ئه‌مرئی بکا‌ه‌رچی‌فه‌رمووگه	نافه‌رمانیان ناوئی و نه‌بووگه
ئیبلیس چون و له‌ناو‌فه‌له‌کاندایوو	له‌صوحبه‌تیاندا‌خه‌یلئی‌کی‌پی‌چوو
به‌ته‌غیب‌ناوی‌به‌مه‌له‌ک‌بریا	ئیستینای له‌جه‌مع‌مه‌له‌کاه‌کریا
وه‌نه‌خو (جَن) ئه‌و (الخناس)ه	شاهیدیچی‌ئه‌ول (ابن‌عباس)ه
خصوصاً‌ظاهیر‌که‌لامی‌باری	کاه‌من‌الجن‌چاک‌ده‌داد‌یاری
ئه‌صلی‌ثالیثمان‌تاقی‌بزانه	ته‌صدیقه‌به‌جه‌مع‌ئه‌و‌کتیبانه

صدهو چوارن به قهولی مه شهوور ته و له و عهده ددا مه یانزان مه حصوور

چون خداوند فرموده است (منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک) یعنی داستان بعضی از پیامبران را برای نقل نکرده ایم. طبعاً کتابهای این پیامبران هم مشخص نشده است. قرآن در برگیرنده تمام مزایای کتب آسمانی است و تعلیمات آن آخرین فرمان خداوند در مورد هدایت بشر است که هرگز دست تحریف و تبدیل به دامن آن نرسیده و نخواهد رسید (و انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) و این معجزه همیشه جاوید خاتم پیامبران ممکن نیست روزی فرا رسد که پیشرفتهای علمی به حقیقی مخالف آن برسد زیرا کلام خدا و جهان هستی عمل خداست و هرگز این دو با هم متناقض نخواهد بود (سنفریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق) تهام ئینس و جن مه له ک به و ده ستوری ئیجماع که ن میثلی نایه نه طهورن لا به عه قیده کافری بی پیرو قل (قرآن بشیر - نذیر)

ته صلی چواره م به بی قووله قوول ئیذعانه به جه مع نه بی یو ره سوول

قرآن کریم تصریح کرده است به اینکه هر کس به همه پیامبران ایمان نداشته باشد مؤمن نیست و این پایه و اساسی است که به منظور تعارف و برادری و اتحاد بین ملتها بنا نهاد شده است و بدیهی است پیامبران به علت اینکه در صدد نجات انسانها از هوی پرستی و ارتکاب معاصی می باشد و باید خودشان هم به اخلاق عظیم و ستوده تتصف و از هر رذیله ای پرهیز نمایند تا از تهمتهای ناروا به دور بوده و بتوانند برای دیگران الگو و نمونه باشند.

ته نبیان کرام علیهم السلام ته فضه لی له گشت مه لائیر ته مام
ته فضه ل له مه عصووم له م لا مه علوومه ته لبه ت به طه ریق ته ولا مه عصوومه
عهده دریان و هها دولایشتهاره که صدهو بیست و چوار هه زاره

به ریوایه تی تر وا دیاره که زیاتره له ئهم شوماره
 دفالاولی قولک (کل) حد لا تنص علمی نیشی من عدد
 مدرسهل سینصه دو سیزده مه شهووره ئه ویچ عه ده دیان هه ر به و ده ستوره
 عه ده دی جه معی (اولوالعزم) یان ئه ر ئه بوالبشر نه بی ده که لیان
 مه شهوور پینج که سن نووح و ئیبراهیم (کلمة الله) و (روح الله) له قه رب
 پینجه م موحه ممه د (سید العالم) صلی علیہ لی وسلم
 له مه عه جیرتر موعجیزه مه شنه و ئومی و علامه هه تیر به نده و
 حمداله) به و یاد ده زوت به ئه مین یهومی ئاخویچ ئه ملی په نجه مین

خداوند متعال با موهبت عقل به جامعه انسانی نخواست که او را با این عظمت و استعداد شگرف همانند حیوانات چند صباحی در این جهان نگه دارد و سپس راهی به دیار نیستی و محو و نابودی همیشگیش بکند چون خداوند حکیم است و کار عبث و بیهوده با حکمت او منافات دارد (افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون) قرآن عظیم اهتمام بزرگی را به مسئله حیات پس از مرگ نموده است بطوریکه کمترین سوره ای را می توان یافت که درباره عالم آخرت بحث نکرده باشد حتی بعضی از سوره های قرآن در مورد بعث و نشور خلاصه میشود. مرگ مولوی از مرگ بخوبی یاد نموده و آن را بالاترین نعمتها پس از نعمت حیات معرفی نموده است زیرا مرگ انسان را به ابدیت رسانیده و او را از دار فنا به دار بقا منتقل می گرداند، مه علووم له ئالای یه کی حه یاته به ئی ئالای
 گشت ئالای مه ماته

وه سیه ی مه هین (متاع قلیل) زویسی دینی میهن (مطاع جلیل)
 خصوص که حه یات په نجه ی داله عوود ههس نهوای سیوای له (انا لموجود)
 (ان الانسان لیطغی ان راه استغنی) آری روز قیامت روزی است که همه

رازها آشکار میشود و غرور و کبرهای پوشالی به ضعف و زبونی تبدیل میشود و در آنجا حسابرسی جز پروردگار توانا وجود ندارد.

سائیل و موجیب باحق هر خوی بی زوو بنوینی و کار مودده عی طهی وی اشاره به آیه‌ای است که خداوند میفرماید (لمن الملك اليوم) و خودش جواب می‌دهد (لله الواحد القهار)

وه سهر هوارگهی شه‌شه‌منیه‌دا قه‌ضا و قه‌ده‌روان له که‌مینهدا
مه‌زه‌بی قه‌ولی شه‌شع‌ری‌یه‌یه ته‌ضائیراده‌ی شه‌زه‌لی‌یه‌یه
به‌سته به‌شه‌شیا ته‌مام و که‌مال له سهر هه‌چی ههن (ئیمایزال)
قه‌ده‌ر ئیجادی حه‌ق ته‌عالایه (فضلاً رحمة) بونه و شه‌شیا‌یه
له‌سهر قه‌دریکی مه‌خصوص و مومتقه‌ن به ته‌قدیریکی مه‌خصوص و موعه‌یه‌یه‌ن
فی ذواتها و صفاتها واحد الهافى اوقاتها

مسئله قضا و قدر از دیرباز مورد بحث و مناظره بوده و احیاناً در ردیف مطاعن دشمنان اسلام به حساب آمده است علی‌الخصوص در قرون اخیر که متأسفانه عقب‌افتادگی مسلمانان در پیشرفتهای علوم و فنون جدید دستاویزی برای ملحدین ناآگاه از حقایق اسلامی قرار گرفته است که گویا عقیده قدر در نظر آنان به معنی تعطیل قوی ... تحرک در انتظار رسیدن به مددهای غیبی است ولی آنچه از قرآن فهمیده میشود این است که عقیده قدر در قرآن به مسلمانان یاد می‌دهد که نظام هستی را نظام محکم و متصن و مطردی بدانند که همگی بر مبنای ارتباط اسباب به مسببات است در آفرینش خداوند نقص و تصادفی وجود ندارد و فائده همچنین اعتقادی این است که انسان هر چه بیشتر به نظام مرتب و سنجیده جهان هستی بنگرید و برای رسیدن به هدف و کمال لایق خود از طریق سنت الله وارد عمل بشود و بدین‌طریق ایمان به قضا و قدر موجب

خواهد شد که انسان در هر کاری تحرک و نشاط بیشتری را داشته باشد. خداوند در آیه‌های متعددی از جمله آیه ۸ سوره رعد (و کل شیء عنده بمقدار) آیه ۴۹ سوره قمر (انا کل شیء خلقنا بقدر) به این نظام و سنت متقن قضا و قدر اشاره نموده و مورد اختیار انسان فرموده است (انا هدیناه السبیل ما شاکرا و اما کفوراً) و در سوره کهف می‌فرماید (فهو شاء فلیو من و من شاء...) و آیه‌های فراوان دیگر.

اگر کسی جریان این نظام بدیع و ارتباط اسباب به مسببات را مخالف اختیارات انسان تلقی کند و در نتیجه به قهر دریای ضلالت جبر فرو افتد مرحوم مولوی با خلاصه کردن موضوع قدر و اختیار و بداهت بطلان جبر را گوشزد نموده و می‌فرماید:

مهلی له مه داوای دیاری	ئیختیاره کردن لی ئیختیاری
بوچ؟ بوو ئیختیار به موته عه‌لله‌ق	بو ئیراده و عیلم خالیقی بهر حق
ئه‌وا مه‌علووم ئه‌فعالی عیب‌اد	نه‌بوو له طهرزی حه‌ره‌که‌ی جه‌ماد
هل سمعت قسط ایها الحجر	... قسم لا تقم من اجهل البشر
فکیف ظن العاقل الحاذق	برب العرش العلیم الخالق

و همچنین در جواب کسانی‌که بگویند (چطور ممکن است بنده بدون قدرت ایجاد قدرت کسب را داشته باشد این به معنای اجتماع النقیضین) است یعنی بنده هم قادر و هم غیر قادر است مولوی در رد این شبهه هم فرموده است:

فعلنا داخل تحت القدرتین	بجهتین مختلفتین
مقدور الله من حیث الایجاد	من جهة الکسب مقدور العباد

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین